طهران

جانشینان وی موسوم به دلپ سنگه‏1در سنهء 1263 مقهور انگلیسها و کمپانی‏ هند شرقی گردید و خزینهء وی بدست انگلیسها افتاد که«کوه نور»نیز از آنجمله بود.لرد دالهوزی‏2حاکم کلّ هندوستان پس از آنکه در 22 ربیع‏ الّثانی 1264 رسما انقراض سلطنت پنجاب را اخطار نمود دو صاحبمنصب‏ انگلیسی را مأمور کرد که«کوه نور»را برای هدیّه نمودن بملکهء انگلستان ویکتورا بلندن ببرند و الماس مزبور در 22 رجب 1266(3 ژوئن سال 1850 میلادی)بملکه تقدیم شد چنانکه هنوز هم در خانوادهء سلطنتی انگلستان است. کوه نور در ابتدا که هنوز بتراش نرسیده بود 8/3 793 قیراط وزن‏ داشت ولی شاه شجاع اوّلین بار آنرا بدست یک سنگ تراش و نیزی موسوم‏ به بورگیو3بتراش رساند.ولی از کار این سنگتراش باندازه‏ای ملول و غضبناک‏ گردید که علاوه بر آنکه مزد وی را نداد هزار روپیه هم از وی بعنوا جریمه گرفت.بعدها ملکهء انگلستان دوباره آنرا در سنگ تراشخانهء سلطنتی‏ در لندن بتراش رسانیده و آنرا بشکل کنونی درآورد که فقط 1/16 106 قیراط وزن دارد.

در میان هندیها مشهور است که«کوه نور»شگون ندارد و در واقع‏ از تاریخ آن هم همینطور استنباط میشود چه کارنا4که اوّلین مالک آن بود در جنگ بقتل رسید،راجهء اویین که بعدها مالک آن سنگ گردید سلطنتش را از دست داد و همچنین راجهء مالوا چنانکه مذکور گردید، شاهرخ در حالت کوری بقتل رسید،شاه شجاع در حال اسیری و کوری‏ مجبور تیسلیم آن گردید.کرّک سنگه‏5از اولاد رنجیت سنگه مسموم شد و شیرشنگه در موقع عقد سلام در دربار هدف گلوله گردید و دلپ سنگه‏ آخرین مالک آن قبل از آنکه سنگ بدست انگلیسها افتد بکلی تخت و تاج‏ و سلطنت آباء خود را از دست داد و با آنکه در ظرف این هفتاد سالی که سنگ‏ مزبور در تملّک خانوادهء سلطنتی انگلستان است روزبروز بر عظمت‏ و اقتدار انگلستان افزوده گردیده با اینهمه هندیها هنوز هم امیدوارند که‏ شومی آن سنگ موجب پریشانی حال انگلستان گردیده و دوباره هند قدی‏ علم نماید و حقّ بحقّ‏در برسد و«کوه نور»بسر زمین اصلی خود بر گردد ولی جز خدا که داند که در آئینهء تقدیر چه جلوه‏هائی ظهور خواهد نمود و گردباد قضا امواج سرکش تاریخ را بکدام سو خواهد کشاند.

سیّد محمّد علی جمال‏زاده.

طهران

طهران عزیزی است بی‏جهت چه با آنکه قدّم و محسنّات اغلبی از شهرهای عمدهء دیگر ایران را ندارد و از حیث آب و هوا و محصولات‏ ارضی و صنعتی هم از خیلی از شهرهای دیگر مملکت عقب است و مخصوصا بحدود شمالی مملکت زیاد نزدیک و از سایر نقا مملکت و مخصوصا ایالات جنوبی و شرقی زیاد دور واقع شده با اینهمه دار الخلافه و پایتخت‏ ممالک شاهنشاهی ایران گردیده است.این شهر که امروز مقرّ و مرکز سلطنت ایران است و چندین صد هزار جمعیّت دارد بخطّ مستقیم در 18 فرسخی‏ (70 میلی)جنوب دریای خزر واقع است و طول جغرافیائی آن برحسب‏ تدقیق صاحبمنصبان انگلیسی و اندازه‏ای که در سنهء 1312 یا 1313 (1895 میلادی)در موقع تعیین عرض و طول جغرافیائی شهر مدراس‏ (در هند)از طرف صاحبمنصبان مزبور گرفته شده از قرار ذیل است: طول شرقی(از برجی که در گوشهء شمال غربی باغ سفارت انگلیس در طهران واقع است)51 درجه و 25 دقیقه و 8,2 ثانیه.

عرض شمالی(از ادارهء تلگرافخانهء قدیم که در جنوب طهران واقع بوده) 35 درجه و 41 دقیقه و 84,6 ثانیه

خود شهر چون در در دامنهء جبال البرز واقع است شمالش تقریبا باندازهء 83 ذرع(282 قدیم انگلیسی)از جنوب آن بلندتر است و رویهمرفته‏ ارتفاع خود شهر از سطح دریا معادل 1088 ذرع است.ولی قبل از آنکه از بزرگی و شکل و خصوصیّات کنونی آن حرف بزنیم خوب است‏ ببینیم وضع آن در قدیم الأیّام از چه قرار بوده است.

طهران در اصل چه بوده و اوّلین بار در چه زمان و در کدام عهدی‏ از یک چنین محلّی اسم برده شده بدبختانه معلوم نیست و اشخاصی هم که‏ حدس زده‏اند که اسم طهران همان تازورا است که در جدول تئودوسی‏ در نزدیکی شهر راژس(ری)دیده میشود بخطا رفته‏اند چونکه مقصود از راژس در جدول مزبوری شهری است که در نزدیکی یزد واقع بوده‏ نه راژس مملکت مدی ولی رویهمرفته میتوان گفت که در محلّ کنونی طهران‏ اگر هم در قیم الأیّام یعنی مثلا قبل از اسلام و حتّی در قرون اولای‏ اسلامی دهکده یا قصبه‏ای باین اسم بوده بکلّی غیر مهمّ و ناشناس بوده‏ است زیرا که هیچ یک از جغرافیون مشهور مانند استخری و مسعودی که در قرن چهارم میزیسته‏اند و دارای سیاحت نامه‏های‏ مفصّل و مفید هستند اسمی از طهران نبرده و اشاره‏ای بدان نکرده‏اند و این در صورتی است که از نقاط حوالی آن محلّ مفصّلا سخن رانده‏اند. امروز در میان کتابهائی که در دست است(پس از«تاریخ طبرستان» تألیف محمّد بن حسن بن اسفندیار که در حدود سنهء 613 تألیف شده و در آنجا چنانکه در ذیل بیاید در عرض کلام ذکر طهران آمده)قدیمترین‏ ذکر مشروحی که از طهران شده در«معجم البلدان»یاقوت حموی‏ است(575-686)که تألیف ان در سنهء 621 اتمام پذیرفته و بعدها بعضی نویسندگان دیگر و از آنجمله زکریّاء بن محمود بن محمّد قزوینی‏ مشهور(600-682)از روی کتاب مذکور در فوق عین همان‏ تفصیلات یاقوت را با کم و بیشی تبدیلات نقل کرده‏اند و ترجمهء شرحی که‏ قزوینی در کتاب خود موسوم به«آثار البلاد»که در سنهء 661 تألیف‏ شده نوشته از قرار ذیل است‏1:

«2تهران قربهء بزرگی است که قرای ری‏3،دارای باغ و بستان‏ زیاد4و درخت و میوهء فراوان.اهالی آن خانه‏هایشان در زیر زمین‏ (1)آثار البلاد،چاپ گوتینگین،صفحهء 17.

(2)یاقوت تفصیلاتی را که در خصوص طهران مینویسد از قول صادق نامی از اهل ری حکایت مینماید.

(3)در«معجم البلدان مذکور است که بین طهران و ری بقدر یک فرسخ‏ مسافت است.

(4)یاقوت در اینجا مینویسد که همین باغستانها و اشجار طهران را از هجوم‏ دشمنان خارجی محفوظ میدارد.

است مانند لانهء مورچه و هر وقت که دشمنی بطرف آنها میآید میروند در خانه‏های خود در زیر زمنی مخفی میشوند و دشمن هم چندی روزی‏ آنها را محاصره مینماید و میرود اهل تهران از زیر زمین بیرون میآیند و بنای فساد و قتل و غارت و راه‏زنی را میگذارند و بیشتر اوقات بسلاطین‏ یاغی هستند و هیچ چاره‏ای برای راه رفتن با آنها نیست مگر مدارا. تهران دارای دوازده محلّه است و هر محلّه با محلّهء دیجری مشغول دشمنی‏ و زدوخورد است‏1و هر وقت که بنای اطاعت بسلطان را میگذارند مأمور أخذ مالیّات میرود و ریش سفیدهای آنها را جمع میکند و طلب‏ خراج میکند و آنها هم قبول میکنند ولی آنوقت یکی از اهالی مثلا یک‏ خروس میآورد و میگوید این یک دینار است و یکی دیگر کاسه‏ای میآورد و میگوید این بجای یک دینار است و خراج را باین ترتیب میپردازند و الاّ دیگر اصلا فایده‏ای از آنها نیست و مدام منتظّر این هستند که بهانه‏ای‏ برای یاغیگری بدست آورند و حاکم هم همینقدر دلش خوش است که آنها بگویند ما مطیع هستیم و خراجی بدهند2و کشت و کار با گاو نمیکنند چون میترسند در موقع یاغیگری از آنها گاوها را بگیرند و همه کار زراعت را با بیل میکنند و گلّه و چهارپایان ندارند چون دشمنان زیاد دارند و میترسند از دستشان بگیرند.تهران میوه‏های اعلی زیاد دارد و مخصوصا انارش که مثل آن در هیچیک از شهرهای دیگر نیست‏3.»

یاقوت چندین نفر از علما و مشاهیر طهران را نیز نام میبرد که بعضی‏ از آنها از آن طهرانی بوده‏اند که قصبه‏ای بوده در نزدیکی اصفهان ولی‏ ابو عبد اللّه محمّد بن حمّاد را نسبت بهمین طهران واقع در نزدیکی ری‏ مینویسد و میگوید که وی از ثقات اهل حدیث بود و بمصر رفت و از آنجا مراجعت نمود و بشام آمد و در آنجا در سنهء 261 در عسقلان از توابع فلسطین وفات یافت.

ابن اسفندیار نیز که در سنهء 163 کتاب«تاریخ طبرستان»را تألیف‏ نموده در موقع سخن راندن از جنگهای افراسیاب و منوچهر میگوید که‏ افراسیاب«در آنجا که طهران و دو لاب است»اردو زد4و از این‏ فقره همینقدر استنباط میشود که در زمان این اسفندیار نیز طهران وجود داشته و تا اندازه‏ای معروف بوده و مخصوصا دو لاب هم نسبة بزرگ‏ بوده و شهرتی داشته است.

حمد اللّه مستوفی در کتاب مشهور خود«نزهة القلوب»که در اواسط قرن هشتم تألیف شده طهران را تیران مینویسد و دربارهء آنجا طوری سخن میراند که از آن استنباط میشود که در آن زمان شهر مزبور نسبة مهّم و بزرگ بوده و مخصوصا از بابت آب و هوا آنرا بر ری‏ ترجیح میدهد.

(1)یاقوت در این‏جا میگوید که اهل محلّه‏ای بمحلّه دیگر داخل نمیشود.

(2)تمام این جمله راجع باقدامات مأمور مالیّات و طرز دادن مالیّات طهران و بهانه‏ جوئی اهالی برای یاغیگری در«معجم البلدان»نیست.

(3)این جمله راجع بمیوهء طهران و انار آن در«معجم البلدان»نیست.

(4)در ترجمهء انگلیسی تلخیص«تاریخ طبرستان»طبع لیدان،صفحهء 19.جملهء «آنجا که طهران و دولاب است»همینطور بفارسی نوشته شده است.

از سیّاحان فرنگی ظاهرا دون روی دی کلاویو1که سفیر اسپانی‏ بدربار امیر تیمور گورکان بود اوّلین کسی است که از طهران سخن میراند.مشار الیه در 25 ذی القعده سنهء 806 در طهران بوده و گوید:شهر طهران خیلی‏ بزرگ است ولی دیوار(مقصود قلعه و بارو است)ندارد و خیلی جای‏ دلگشا و خرّمی است و همه چیز در آنجا فراوان است امّا بومیان آنجا میگویند که آب و هوایش ناسازگار است و تب در آنجا خیلی زیاد است. مجد الدّین محمّد الحسینی اصفهانی مؤلّف«زینة المجالس»هم که قریب‏ دویست سال پس از تاریخ فوق یعنی در سنهء 1004 تألیف شده از آب و هوای شهر مزبور خیلی تکذیب مینماید و قریب بدین مضمون میگوید که‏ و با اغلب بدانجا میآید و چون سمت شمال آنرا سلسلهء البرز مسدود نموده‏ هوا گرم و متعفّن است و آبها ناسازگار و هوا چنان ناسالم است که ملک‏ الموت هم از آنجا گریزان است.

شاه طهماسب(930-984)دوّمین پادشاه از سلسلهء صفوی ظاهرا اوّل کسی بوده که طهران را مورد توجّهات شاهانه قرار داد ولی شاه‏ عبّاس بزرگ چون آنجا از زیاد خوردن میوه ناخوش شد قسم یاد کرد که دیگر قدم بدانجا نگذارد و حکومت آنجا را یعنی شهر طهران و ولایت‏ آنرا بیکی از خوانین واگذار نموده و خود را از آنجا بیرون رفت.

در مقارن همان اوقات یعنی در عهد شاه عبّاس(996-1038)چندین‏ نفر اروپائی طهران را دیده‏اند:مشهورترین آنان پی‏یترو دولاواله‏2 ایتالیائی سیّاح مشهور است که در سنهء 1027 در آنجا بوده و در سیاحت‏ نامهء خود مینویسد:

«طهران شهری است وسیع که از کاشان برزگتر است ولی جمعیّت‏ آن زیاد نیست و خانه‏های بسیار هم ندارد ولی در عوض دارای باغچهای‏ خیلی بزرگی است.در آنجا خیلی میوه‏ها از هر نوع بعمل میآید و میوهء آنجا باندازه‏ای اعلا و خوب است که بتمام اطراف میرود.خان عادة در خود طهران منزل دارد و در تمام کوچه‏ها جویهای آب روان است‏ که پس از پیچ و خم‏ها بباغچه‏ها میرود و در حقیقت مایهء پر حاصلی‏ آن شهر است.کوچه‏ها پر است از درخت چنار و بعضی از این‏ درختها باندازه‏ای تناور است که دو سه نفر آدم لازم است تا بتوانند تنهء آنها را در بغل بگیرند ولی از اینها گذشته دیگر طهران چیزی که قابل‏ ذکر باشد ولو یک عمارت هم باشد ندارد.»

نه سال پس از سیّاح سابق الذّکر سیّاح دیگر انگلیسی موسوم به‏ سیر توماس هربرت‏3که در سنهء 1039 در طهران بوده است شرحی‏ (1) Don Ruy di Clavijo که از طرف هانری سوّم پادشاه کاستیل(قسطبلیه) از ممالک اسپائی(972-808)بسفارت بسمرقند رفت و شرح سفارت و سیاحت‏ او در کتابی انگلیسی موسوم به« Narrative of Embassy »بچاپ رسیده است.

(2) Pietro della Valle از اهل رم بوده و از سنهء 1025 تا 1032 در ایران‏ و مشرق زمین سیاحت نموده است.کتاب سیاحت نامهء وی موسوم به« Viaggi di Pietro della Valle »بزبانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی ترجمه شده و موجود است‏ و اخیرا با ترجمهء حیات او در سنهء 1892 میلادی در دو جلد باهتمام‏گری- Grey - بزبان انگلیسی در لندن بچاپ رسیده است.

(3) Sir Thomas Herbert در معیّت سفیر شارل اوّل پادشاه انگلستان‏ (1008-1059)بایران آمد.

در خصوص آن شهر مینویسد که قسمتی از آن راجع است بشوخ و شنگی زنهای آنجا و بقول کورزن مشهور وزیر امور خارجهء کنونی انگلستان‏ در کتاب عالی خودش در خصوص ایران معلوم میشود زنهای طهران‏ دل نازک سیّاح ما را بشور درآورده بوده‏اند.خلاصه مشار الیه چنین‏ مینویسد:

«طیرون در وسط یک دشت مسطّح و وسیعی واقع شده و خانه‏های‏ ان شهر از خشت است.شهر سه هزار خانه و ساختمان دارد که‏ بهترین آنها بازار و دوک(ارک؟)است ولی از هیچ یک از آنها چیز قابل اعتنائی نیست.بازار دو قسمت است یک قسمت سرباز است و قسمت دیگر سقف دارد.یک نهر کوچکی در دو شاخه از شهر میگذرد و خیلی بحاصلخیزی شهر کمک میکند.سکنهء شهر خوش قد و قامت و قشنگ میباشند و زنها محبوب و مهربان هستند وزن و مرد خیلی در پی‏ چیزهای تازه‏اند ولی غیرت مردها شوق و هوای زنها را محدود ساخته‏ ولی با اینهمه زنها بهمان قدر کمی هم که خود را نشان میدهند انسان‏ میتواند ببیند که المرء حریص علی ما منع».

در عهد آخرین پادشاهان صفوی بعضی اوقات طهران مقرّ موقتّی‏ دربار شد و حتّی شاه سلیمان(1078-1109)در آنجا قصری بنا نهاد و هم همانجاست که شاه سلطان حسین(1109-1140)سفیر عثمانی را پذیرفت.

تاورنیه‏1سیّاح و تاخر فرانسوی که از سنهء 1038 تا 1086 چندین‏ بار در ایران سیاحت نموده اگرچه در عرض کلام از طهران حرف‏ میزند ولی ظاهرا شهررا ندیده است و شاردن معروف هم که چندی پس‏ از تاورنیه در ایران سیاحت نموده طهران را«شهر کوچک مملکت» مینامد.

در سنهء 1135 طهران معرض حمله و غارت قشون افغان گردیده‏ و تقریبا بکلّی ویران گردید ولی باوجوداین باز جوناس هنوی‏2 انگلیسی که از سال 1156 تا 1165 در ایران بوده از این شهر باسم‏ طهیران‏3اسم برده و آنرا در کتاب خود(جلد 1،ص.357-359) در فهرست منزلگاههای فون میروب‏4تا مشهد ذکر میکند(در سنهء 1157).

نادر شاه پس از مراجعت از هندوستان(1152)در همین طهران‏ مجلسی از تمام علمای مذاهب تشکیل داد و مشهور است که میخواسته یک‏ مذهب ملی تازه‏ای بنا بگذارد و هم در همانجا بود که پسر خود رضا قلی‏ میرزا را کور کرد و این بیچاره بعدها باز در همین طهران کشته شد. کریم خان زند(1163-1193)مبلغی بر آبادی طهران افزود و ارک را تغییر داد امّا اغلب آنجا را نشیمنگاه خود نکرد.علی مراد خان زند خواهر زادهء کریم خان هم که از سنهء 1196 تا 1199 سلطنت نمود وقتیکه قشون‏ برضدّ آقا محمّد خان قاجار بمازندران کشید در این شهر توقّف نمود ولی‏ آغاز اهمیّت وعظمت شهر را باید از آقا محمّد خان قاجار دانست که از سنهء 1202 آنجا را پایتخت خود قرار داد و روزبروز بر آبادی آن افزود با (1) J.B.Tavernier

(2) Jonas Hanway مؤلّف کتاب موسوم به‏ « Historical account of British Trade Over the Caspian » اینهمه اولیویه‏1فرانسوی که در سنهء 1211 در طهران بوده گوید که‏ وجود جد وجهد آقا محمّد خان که مردم را آنجا سکنی بدهد و تجّار را در صورتی است که قشون ساخلوی آنجا را که هم خودش عبارت از سه هزار نفر بوده بحساب آوریم ولی باز ده سال پس از آن یعنی در سنهء 1222 ژنرال‏ گاردان‏2که از جانب ناپلئون بایران آمد گفته که طهران در فصل‏ زمستان پنجاه هزار نفر جمعیّت داشته و در تابستان اغلب متفرّق شده و به‏ ییلاقات میرفته‏اند و حتّی دربار هم در طهران نمیمانده است.موریه‏3مؤلّف‏ کتاب«حاجی بابای اصفهانی»معروف و اوزلی‏4هم چند سال پس‏ از تاریخ فوق در ایران بوده‏اند جمعیّت طهران را قریب بهمین تخمین‏ نوشته‏اند چنانکه اوّلی نوشته که طهران دوازده هزار خانه داشته و دوّمی‏ نوشته که آن شهر چهار تا شصت هزار نفوس داشته است.

شکل طهران تا قبل از زمان سلطنت ناصر الّدین شاه کثیر الأضلاعی بود که دور آن کمی بیش از یک فرسخ(4 میل انگلیسی)بود و شش دروازه‏ داشت و یک حصار گلی ولی در سنهء 1286 ناصر الّدین شاه مصمّم‏ شد که شهر را سرو روئی بدهد و خندق قدیم را پر کرده و حصار را خراب‏ و برج و بارو و حصار تازه‏ای بنا نهاد که دارای 58 باستیان بود که بر حسب طرز و شیوهء اوّلی وبان‏5ساخته شده بود.این حصار و برج‏ و بارو در سنهء 1291 اتمام پذیرفت و طهران بشکل یک مثمّن غیر متساوی‏ الأضلاعی درآمد که دور آن از نوک باستیانها 19596 متر شد و مساحت‏ داخلی شهر یعنی قسمت واقع در داخل باستیانها نیم فرسخ مربّع(5,7 میل‏ مربّع)شد.ولی قبل از آن تاریخ در شهر بعضی بناهای عالی بنا شده بود که از آنجمله مسجد شاه است که در سنهء 1256 ساخته شده است. پس از آن در طهران خیلی عمارات نسبة عالی و«پارگها»ساخته‏ شده و امروز شهر مزبور شهر فرنگی مآب است که دارای خیلی از اثرات تمدّن از قبیل«واگون»و خطّ آهن و اتوموبی و حتّی تلفون و «گراندهتل»هم میباشد که شرح جزئیّات آن بیرون از موضوع کنونی ما است که بیشتر راجع بطهران است در قدیم الأیّام.

ناصر الدّین شاه وقتیکه در سنه 1286 مصّمم شد که شهر را تجدید کند خندق و باستیانهای شهر تازه را چنانکه گذشت در ظرف دو سال بنا کرد و بقول کرزن قسمت عمدهء پولی که«صندوق دادرسی قحط در ایران» در انگلستان جمع‏آوری کرده و در سنهء 1288 بایران فرستاد صرف اجرت عمله‏ برای حفر خندق جدید و برافراشتن خاک ریزی اطراف آن شد و پس‏ از آن طهران وسعت یافته و دور آن بالغ بدو فرسخ و سه ربع فرسخ شد. بعد از آن تاریخ تا حال طهران باز و بر وسعت خود افزوده و فعلا بزرگترین شهر ایران است.طهران از حیث تمدّن ظاهری و درجهء تربیت اجتماعی معلوم است که بر سایر بلاد ایران تفوق دارد و مخصوصا بواسطهء مدارس ینگی دنیائی و فرانسوی و مدرسهء آلمانی و دار الفنون و مدرسهء سیاسی و سیار مدارس تعلیم و تربیت از 50 سال باین طرف و آنجا بیشتر از نقاط دیگر مملکت شده که این نیز از مقتضیات پایتخت است.لکن از طرف‏ دیگر محض همین پایتخت بودن نیز نواقص اجتماعی مهّم دیگری در آنجا میباشد که آنرا بدتر از سایر بلاد ایران میکند.بزرگترین این معایب همانا اجتماعی و ازدحام مفتخواران بیکاوه و اسباب چین و لسشکر جرّار«کار»طلبان‏ و منصب خواهان بی‏اخلاق است در این نقطه و دیگر فساد اخلاق‏ عمومی بحدّ اعلا است که در سایر بلاد ایران که اهل آن بیشتر کسبه و کارگراند بالنّسبه کمتر است.در سلطنت پنجاه سالهء ناری الّدین شاه مردم این شهر در زیر فشار یک ترتیب و وضع مخصوص یک آهنگ و شدیدی پرورش‏ یافته و دو نسل متوالی بدآن روش تربیت شدند که بدان واسطه اخلاق‏ مخصوصی در آن حوزهء اجتماعی نشو و نما و پرورش یافت که بآسانی عوض نمیشود و عمده نتیجهء آن آنتس که قسمت عمدهء مردم آنجا عادت بدآن گرفته‏اند که مانند اهل اردو بازار خود را جزو خدم وحشم سلطنت و دولت دانسته‏ و گمان میکنند که باید تماما از ریزش خوان نعمت دولت و حاصل عایدات‏ ولایات دیگر استفاده و معیشت نمایند.امید است که نسل تازهء تربیت شده روش جدیدی پیش گیرد و باستقلال در زندگی و اعتماد برخود بار آید.نقص دیگر این شهر آنست که اگرچه شصت و چهار وکیل طهران که قانون اساسی اوّل ایران را ساختند پایتخت بودن آنجا را نیز جزو قوانین اساسی مملکتی نمودند باوجوداین بمناسبت نزدیکی آن بسر حدّات روس در زیر خطر و تهدید دائمی بودنش(مانند بلگراد پایتخت سربستان سابقا)آنجا را برای پایتخت بودن از نظر سیاسی کم‏ مناسبت میکند زیرا که تا سر حدّات شمالی سه روز راه مسافت دارد و تا سر حدّات جنوبی و بلوچستان چهل الی شصت روز راه.اگرچه توان‏ گفت که از طرف دیگر نزدیکی آنجا بخاک روسیّه آنرا باروپا نزدیک و بوسائل تمدّن درست‏رس‏تر کرده ولی ملاحظات سیاسی در این موقع اهمیّت دارد. از غرائب دیگر این پایتخت دولت مستقلّ مشرق زمین آنست که در آنجا تمدّن‏ بطور غیر متناسب و بی‏ترتیب است مثلا تلفون دارد و لولهء آب ندارد، چراغ الکتریکی دارد و گاز ندارد،مجلس ملّی(پارلمان)دارد و کتابخانهء عمومی ندارد،تراموای و اوتوموبیل دارد ولی خیابان درست ندارد، در ده سال سیصد روزنامه در آنجا منتشر میشود و 20 جلد کتاب صحیح چاپ‏ نمیشود،دار الفنون و دیوانخانه دارد و افورخانه هم خیلی دارد و از همه غریب‏تر این است که شغل عمومی هم در آنجا سیاست است و عزاداری.

شعر قدیم ایران‏1

مقالهء ذیل از آقای میرزا عبّاس خان آشتیانی معروف به«اقبال» و معلّم مدرسهء دار الفنون طهران است که برای درج در کاوه باین‏ اداره فرستاداند و چون در وصول مقاله شمارهء گذشتهء کاوه زیر چاپ‏ بود لهذا در آن شماره وعدهء نشر این مقالهء مفید را در این شماره داریم. (1)عنوان اصلی مقاله«نشر و موسیقی قدیم ایران»بود لکن چون در این‏ شماره فقط قسمت راجع بشعر درج شد عنوان فوق را بدان دادیم.

مؤلّف این مقاله چنانکه از مطالعهء آن دیده میشود از فضلای با اطلاّع‏ ایران و مخصوصا بطریقهء علمی تحقیقی اروپائی آشنا میباشند.مقالهء ایشان پر است از فوائد علمی و بهترین معرّف فضل و علم ایشان است‏ برای آنانکه ایشانرا شخصا نمیشناسند.

این مقاله مفصّل‏تر از این بود که درج شده یعنی در واقع دو قسمت‏ بود راجع بشعر قدیم و موسیقی قدیم ایران.ما برای عدم گنجایش‏ همهء مقاله در یک شماره آنرا دو قسمت کرده قسمت راجع بشعر را در این شماره درج نمودیم و قسمت موسیقی را در یکی از شماره‏های آینده‏ نشر میکنیم.اینک مقالهء فاضل مشار الیه:

اینجانب مقاله‏ای تهیه نموده که موضوع آن ارتباط کامل با موضوع مقالهء استاد فاضل کریستنسن‏1محقّق دانمارکی دارد و برای مقالهء ایشان که در شمارهء 4-5 کاوه(سال اوّل،دورهء جدید)مندرج است متمّمی است. این مقاله قسمتی است که از کتاب تاریخ ادبیّاتی که نگارنده آنرا جمع‏آوری‏ نموده ولی هنوز بطبع نرسیده چون خالی از فایده نبود آنرا با اندک کم‏ و زیادی استنساخ کرده میفرستم تا اگر در انتشار آن نفعی بینند طبع فرمایند. مقالهء فاضلانهء کریستنسن شامل سه جزء بود:شعر دورهء قدیم-موسیقی‏ عصر ساسانی-اوّل شاعر در فارسی.ما این موضوع را جداجدا از کتاب خود نقل مینمائیم:

شعر دورهء ساسانی

در دورهء هخامنشی تعریف شعر و فرق آنرا با نظم بقدر کفایت نمودیم‏2 و در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم چیزیکه باید متذکرّ باشیم رابطهء کامل‏ موسیقی با شعر است:

1-در غالب السنهء عالم وقتی میخواهند بگویند شاعر شعری گفته گویند شعری‏ خوانده چنانکه عرب گوید انشد شعرا(انشد از نشید مشتقّ است و نشید بمعنای سرود و آواز است).در فارسی گوئیم قصیده‏ای سروده یا سرائیده(سرودن و سرائیدن‏ بمعنای آواز خواندن و سرود بمعنای آواز است).پس این قسم استعمال میفهماند که‏ از قدیم شعر با خوانندگی و آواز(موسیقی)علاقهء کاملی داشته.

2-لفظ شعر بموجب تحقیقات بعضی از محقّقین عربی نیست بلکه معرّب است. توضیح آنکه در زبان معرّب«شیر»عیری است و شیر بعبری یعنی سرود و آواز و مصدر آن در زبان عبری شور است‏3.پس شعر یا شیر بمعنی سرود و شور بمعنای‏ سرودن میباشد و از اینرو بخوبی معلوم میشود که شعر اصلا بمعنای سرود و آواز بوده‏ و از تحقیق همین اصل لغت شعر در عربی رابطهء آنرا با موسیقی میتوان درک کرد و نگارنده احتمال میدهد که لغت«شور»که در فارسی اسم مجموعه‏ای از آوازهاست‏ همان لغت شور عبری یا آرامی باشد که در عصر ساسانی داخل زبان فارسی شده. گذشته از این دو نکته میدانیم که اشعار غالب بکله تمام ملل ادبی بسرود شروع‏ شده و یکی از ادبای فرانسه بیان همین مطلب را گفته که:«شعر دختر آسمان است و سرود نخستین صیحه‏ایست که از حنجرهء او خارج گردیده».

قدیمترین اشعار ایرانیها چنانکه دیدیم‏4همان قسمت گات‏ها یعنی سرودهای آوستا است و اشعار اوّلیّهء شعرای قدیم فرانسه که آنها را تروورها5(شعرای شمال)و تروبادورها6(شعرای جنوب)گفته‏اند همه بسبب اینکه شعرای مزبور خود بقصر اعیان میرفتند و با چنگ و غیره آنها را میخواندند به شانسون‏7یعنی آواز و سرود معروف است و در قدیم شعرای غالب ملل را رسم بوده که هرکدام خود آوازی خوش‏ داشتند و چنگ‏زدن را نیکو میدانستند بمجالس بزرگان و سلاطین رفته اشعار خویش را با آواز و نوای چنگ میخواندند(مثل رودکی و فرّخی بین شعرای ما)و هرکدام‏ (1) Chri tonsen

(2)مقصود اصل کتاب نویسندهء مقاله است که بطبه نرسیده.

(3)جرجی زیدان.

(4)اشاره است بشرحی که در این باب در دورهء هخامنشی داده شده.

(5) Trouve'res

(6) Troubadours

(7) Chanson